

پهلویها و سلطانیسم ماکس وبر

بررسی نظریه «سلطانیسم» ماکس وبر در تحلیل ساختار حکومت پهلوی

حسن شمسینی غیاثوند*

ماکس وبر، جامعه‌شناس سرشناس آلمانی، در بررسی‌های جامعه‌شناسی سیاسی برای اولین بار واژه سلطانیسم را بکار برد و مراد او اکثر نظام‌های پاتریمونال در خاور نزدیک بود که با انواع مشابه خود در شرق دور و سایر حوزه‌های جغرافیایی کمی تفاوت داشت. هر چقدر که اعمال سلطه در نظام‌های اقتدارگرا بیشتر بر رأی و اختیار حاکم مبتنی شود، خصایص سلطانیسم در آن بیشتر می‌شود. بنابراین ممکن است یک فرمانروا یا پادشاه در مقطع یا مقطعی از حکومتش صرفاً پاتریمونال (پدر سالار) باشد و در مقطعی سلطانیست (خودکامه) عمل کند. دوره‌های اعظم حکومت پهلوی اول و دوم ویژگی‌های سلطانیسم داشت که در آن، نخبگان تنها حائلی میان شاه و سایر طبقات اجتماعی محسوب می‌شوند نه بخشی از پایگاه اجتماعی شاه.

سلطانیسم دارای ویژگی‌های جدائی‌ناپذیری می‌باشد که در بررسی جامعه‌شناختی اینگونه نظامها از آنها به ویژگی‌های همزاد تعبیر می‌کنند. برای آشنائی با نظریات اندیشمندان جامعه سیاسی در مورد نظام‌های سلطانی و پاتریمونال و تطابق رژیم پادشاهی ایران قبل از انقلاب با اصول آن، مقاله زیر مورد توجه شما قرار خواهد گرفت.



ولتر: «هیچ پادشاهی مطلقاً مستبد نبود حتی در ایران. اما هر شاه گستاخ و ریاکاری که وزرایی گرد می‌آورد در اندک زمانی مستبد می‌شود.»

نظریات ماکس وبر به عنوان یکی از متفکران بزرگ قرن در موارد متعددی محققان را جهت تبیین مسایل سیاسی به ویژه در کشورهای جهان سوم یاری می‌نماید. بیشتر نظریات او در زمینه تقسیم‌بندی دولتهای سنتی و تبیین ویژگی‌های آنان مورد توجه تحلیلگران داخلی و خارجی مسایل ایران قرار گرفته است. تمرکز ویژه این تحلیلگران نیز در خصوص بررسی دولت سلطانیسم پاتریمونالی می‌باشد. از آنجاکه ویژگی‌های دولتهای سلطانی و پاتریمونال به یکدیگر نزدیک هستند، معمولاً آنها را در یک بخش مورد بررسی قرار می‌دهند. از طرف دیگر باید توجه داشت که سلطانیسم مترادف با نئوپاتریمونالیسم (Neo Potrimonialism) می‌باشد که به همین دلیل برخی تحلیلگران از اصطلاح سلطانیسم و برخی دیگر از واژه نئوپاتریمونالیسم جهت نامیدن دولتهای پهلوی استفاده می‌کنند. همچنین

اصطلاح کلانتالیسم (Clientelism) یا حامی پروری نیز جهت تبیین دولتهای پهلوی به خصوص پهلوی دوم به کار می‌رود. نظام سلطانی در گونه‌شناسی سیاسی ماکس وبر یکی از انواع نظام‌های پاتریمونال به شمار می‌رود. خوان لینز هم نظام‌هایی را که از تمامی ابعاد با حکومت‌های غیر دموکراتیک متمایز به نظر می‌رسند، نظام‌های سلطانی می‌نامد. این اصطلاح را نخستین بار ماکس وبر ابداع کرد و برای اشاره به حالت افراطی پاتریمونالیسم (نظام موروثی) به کاربرد که در طبقه بندی سه گانه او- از اقتدار مشروع- شکلی از اقتدار سنتی محسوب می‌گردد.^۱ از نظر ریشه شناسی اصطلاح «سلطانیسم» شرقی است و به همین دلیل هارتلین، واژه نئوپاتریمونالیسم مطلق را به جای نظام سلطانی پیشنهاد کرد. برای وبر جایگاه کلاسیک نظام سلطانی خاور نزدیک بود و شاید به همین دلیل وی برای توصیف این نظام، اصطلاحی برگرفته از زبان عربی را برگزید.^۲ این واژه وجوه مشترکی با پاتریمونالیسم (پدرسالاری)^۳ دارد ولی با این وجود دارای تفاوت‌هایی با آن نیز می‌باشد. برخی پژوهشگران معتقدند رژیم پاتریمونال و سلطانی نظام‌هایی هستند که قدرت سیاسی در آنها کاملاً در دست فرمانده یا دیکتاتوری متمرکز است که اجازه استقرار هیچ گروه با ثبات سیاسی را در جامعه نمی‌دهد.^۴ به هر حال برخی تحلیلگران آنها را به یک معنی به کار برده و یا به جای یکدیگر یا در کنار یکدیگر به کار می‌برند. از طرف دیگر برخی معتقدند که نظام پاتریمونال که وبر آن را مترادف با مفهوم سلطانیسم به کار می‌برد نشان دهنده یک نظام سیاسی پیچیده‌تر است که در آن اقتدار پاتریمونال (موروثی) به وسیله شبکه غیرقابل رویتی از اقتدار اداری اعمال می‌شود. باید بدین نکته توجه داشت که در هر دو نظام پاتریمونال و سلطانیسم تأکید بر قدرت مطلقه و اطاعت محض رعیت از حاکم است. نظام پاتریمونال در مقایسه با حکومت سلطانی کمتر شخصی و خرافاتی می‌باشد.^۵ بر همین اساس ترنر معتقد است هرگاه اقتدار پاتریمونال بتواند خود را از محدودیتهای سنتی به طور مطلق برهاند سلطانیسم نامیده می‌شود.^۶ نظامی که در آن برخی گرایش‌های سلطانی وجود دارد اما حلقه حامیان گسترده‌تر و آزادی عمل فرمانروا کمتر می‌باشد، باید نئوپاتریمونال نامید.^۷ به عبارت دیگر وبر نظامی را که در آن سلطه با عمدتاً و در اصل سنتی است- هرچند اعمال این سلطه با توجه به استقلال شخصی حاکم صورت گیرد- پاتریمونال می‌نامد. اما در نظام سلطانی سلطه در اصل بر اساس تشخیص و به دلخواه و مبتنی بر رأی و اختیار

شکل حکومت	نوع اقتدار	شکل افراطی
سنتی	پاتریمونالیسم	نظام سلطانی
مدرن	نئوپاتریمونالیسم	نظام نو سلطانی

حاکم است که آن را از دیگر شکل‌های نظام اقتدارگرا جدا می‌کند.^۸ به طور کلی می‌توان گفت نظام‌های نو سلطانی، گونه افراطی شکل‌های نئوپاتریمونیک حکومت به شمار می‌روند.^۹

در مجموع آنجا که اقتدار حاکم از سنتها فراتر رفته و در عمل قائم به شخص می‌شود باید مفهوم سلطانیسم را به کار برد. یعنی اینکه؛ فرمانروا دیگر مقید به سنتها نیست اگرچه مشروعیت خود را از سنتها گرفته باشد که این مساله نیز در تاریخ ایران موارد متعددی دارد.^{۱۰} دولت‌های سلطانی ویژگی‌هایی دارند که بر مشخصات دولت‌های پهلوی به ویژه پهلوی دوم منطبق می‌باشد. اما در ابتدا باید گفت که کل دوران رژیم پهلوی را نمی‌توان سلطانی نامید. به طور دقیق دوران سلطانیسم رضاشاه از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ م و دوران سلطانیسم پسرش در فاصله سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ م بود.^{۱۱} در ادامه ضمن بیان ویژگی‌های نظام‌های سلطنتی به طور مصداقی به سلطانیسم رضاخان و محمدرضا شاه خواهیم پرداخت.

۱- پایگاه اجتماعی محدود نظام سلطانی

فرمانروایان نظام‌های سلطانی نخستین بار با حمایت گروه‌های کاملاً مشخص به قدرت می‌رسند. به عنوان مثال رضاشاه در تصرف تدریجی قدرت از پشتیبانی بخش قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان آگاه به مسایل سیاسی از جمله چپها برخوردار بود. در ایران برکناری بیشتر همکاران مدرن گرای اولیه رضاشاه در سال ۱۹۳۳ مثل [داور، فرمان فرما، تیمورتاش] و انقلاب سفید در سال ۱۹۶۳ روی آوردن محمدرضا شاه به تکنوکرات‌های جدید [مانند حسنعلی منصور، هویدا، آموزگار] و سرآغاز دوره حکومت سلطانی این دو شاه بود.^{۱۲} دلیل بنیادین سربرآوردن سلطانیسم در دوران پهلویها ضعف مالکیت خصوصی و در کنار آن فقدان طبقات مستقل و نیرومند به عنوان پایگاه اجتماعی جهت شکل گیری یک دولت خودکامه یا دموکرات بود. همچنین بی ثباتیهای داخلی و کمک خارجیها به نظام پهلوی پیدایش نظام سلطانی را در ایران تقویت کرد.^{۱۳}

به هرحال دوره رضاشاه از سال ۱۳۱۲. ش به نظام سلطانی مستبدانه تغییر یافت و مردانی که ستون اصلی نظام جدید را فراهم کرده بودند همگی قربانی آن شدند. از سوی دیگر سالهای ۱۳۴۲ الی ۱۳۵۶. ش دوره حکومت سلطانی محمدرضا شاه به شمار می‌رود. دو عامل اصلی ذیل این دگرگونی بنیادین را امکان پذیر ساخت؛ نخست اصلاحات ارضی، مالکان بزرگ را به عنوان یک طبقه اجتماعی مستقل از میان برداشت و قدرت اجتماعی- سیاسی آنها را مستقیماً به دولت انتقال داد. عامل دوم جریان فزاینده درآمدهای نفتی بود که مستقیماً به دولت پرداخت می‌شد. متعاقب این روند شاه بیش از پیش از اقتصاد و جامعه مستقل شد در حالیکه اقتصاد و جامعه به گونه فزاینده‌ای به او و تصمیماتش وابسته گردید. بر این اساس باید گفت که تغییر از اقتدارگرایی به نظام سلطانی در این دوره نتیجه رها کردن اتحاد پیشین شاه با بزرگ مالکان و استقلال فزاینده او از اقتصاد داخلی به علت افزایش درآمدهای نفتی بود.^{۱۴}

۲- خودکامگی (ریاکاری قانونی)

فرمانروایان پاتریمونیک که مدعی اقتدار سنتی هستند بر نظام‌های سیاسی مبتنی بر قواعدی که به لحاظ تاریخی به صورت قانون درآمده‌اند- به ویژه قوانین عرفی- تکیه کرده و عموماً قوانین اساسی مدرن را نادیده می‌گیرند. ظاهر قانونی نظام‌های سلطانی به این معناست که آنها به قوانین اساسی احترام می‌گذارند.^{۱۵} با این توضیح که حفظ ظاهر دموکراتیک نظیر مجلس (ملی و سنا)، انتخابات، احزاب، اتحادیه‌ها و دیگر ابزارها و نهادهای دموکراسی بخشی از ویژگی نظام‌های سلطانی می‌باشد. در حقیقت حاکمیت و قدرت واقعی در دست حکومت است و همه نهادهای دموکراسی به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت نظارت حکومت فعالیت می‌کنند. به عنوان مثال نخست وزیران حکومت پهلوی، نخست وزیر کشور نبودند بلکه نخست وزیر محمدرضا پهلوی به شمار می‌رفتند. برای توضیح بیشتر این مساله، خاطرات دولتمردانی همچون اسدالله علم، هویدا، خلعتبری، عالیخانی و... بسیار گویا و روشنگر است.

کارکرد مفهوم سلطانیسم برای قدرت سیاسی ایران دو وجه عمده دارد. یکی کارکردی است که در نهایت به احیای سلطانیسم ختم می‌شود و دیگری کارکرد مدرنیزاسیون می‌باشد. به این معنا پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹. ش سلطانیسم مدرن ایرانی شکل می‌گیرد. حاکمیت سلطانی به دلیل اینکه سنت سلطنت را احیا می‌کند مشروعیتش را از آنجا می‌گیرد اما از شیوه‌های مدرن نیز استفاده می‌کند.^{۱۶} به عبارت دیگر می‌توان آن را باز تولید حاکمیت گذشته در لافاه ابزارهای مدرن نامید.

مساله خودکامگی نظام‌های سلطانی مانند نظام پهلوی در ساخت اداری هم نفوذ می‌کند. ماروین زونیس در این باره می‌نویسد: «در رژیم شاه اقتدار سیاسی در شخص پادشاه متمرکز بود. او به کمک حدود سیصد نفر از نخبگان سیاسی نظام را اداره می‌کرد این نخبگان حابلی بین شاه و سایر طبقات اجتماعی بودند و همچون تسمه نقاله دستورات و خواست او را به مرحله اجرا در می‌آوردند. شاه برای حفظ نظام، اساس را بر عدم مشارکت سیاسی گذاشت و در جهت بروکراتیزه کردن نظام گام برداشت. اما از آن سو در عین آنکه سازمانهای لشگری و کشوری به طور مدام فعالیت توده‌های مردم را کنترل می‌کردند، خود شاه به طور فزاینده‌ای اقتدارش را بر دیوانسالاریهای دولتی و نظامی می‌افزود. یکی از آثار چنین شیوه‌ای اعمال

اقتدار سیاسی، کاهش توان و قابلیت نظام اداری ایران به عنوان ابزار رسیدن به هدفهای توسعه بود.»^{۱۷} به طور کلی باید گفت نظام پهلوی پایبند به قانون نبود و امکان نامحدودی در اعمال قدرت داشت.

۳- اتکا به قدرت خارجی

ویژگی فوق نتیجه پایگاه اجتماعی محدود نظام‌های سلطانی می‌باشد و بر همین اساس رهبران نظام‌های سلطانی حمایت ابرقدرت خاص را جانشین پایگاه قدرت داخلی می‌کنند. در ارتباط نزدیک رهبران نظام‌های سلطانی ایران با ایالات متحده آمریکا تردیدی وجود ندارد اما نباید چنین نتیجه گرفت که آنها کاملاً دست نشانده آمریکا بودند.

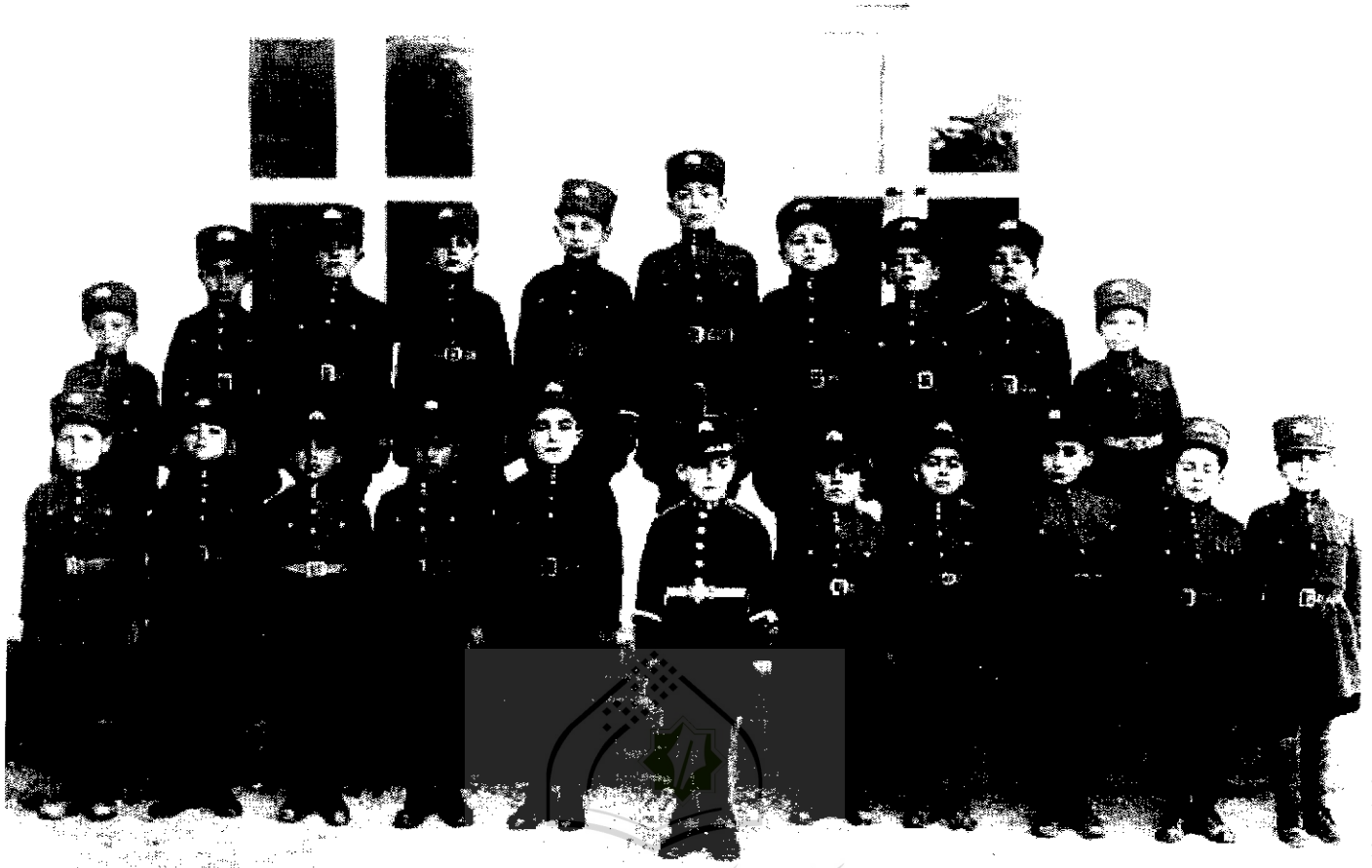
براساس خاطرات امیر اسد الله علم کاملاً روشن می‌شود که برخی مواقع شاه در اوج قدرت خود از آمریکا دستور نمی‌گرفت و حتی شبکه‌ای از حامیان قدرتمند در محافل درونی واشنگتن برای اعمال نفوذ در سیاست آمریکا ایجاد کرده بود.^{۱۸} در مجموع ما در این دوران با یک تجربه کاملاً جدید و تا حد زیادی استثنائی مواجه هستیم که می‌توانیم آنرا سلطانیسم وابسته بنامیم.

ویژگی خاص این سلطانیسم علاوه بر مدرن بودن وابسته بودن آن است. سلطانیسم وابسته یا وابستگی سلطانی با ورود سلطنت پهلوی به صحنه تاریخ ایران آغاز می‌شود. بنابراین، سلطانیسم مدرن در ایران همزمان با هنجار شدن حمایت و دخالت یک نیروی مدرن بین المللی در امور کشور ظهور می‌یابد.^{۱۹} چنانکه در دوره حکومت محمدرضا شاه در مرحله اقتدارگرایی و به ویژه در مرحله سلطانی، اروپاگرایی رسمی و سنتی ایران جای خود را به آمریکاگرایی محض داد.^{۲۰} به طور کلی ویژگی ساختاری نظام سلطانی پهلوی را می‌توان به شکل جنول ذیل ترسیم کرد:^{۲۱}

۴- اتکا به ایدئولوژی ناسیونالیسم

نظام‌های سلطانی نظیر حکومت‌های پهلوی به دلیل مشکلات مشروعیتی مجبور به اتخاذ ایدئولوژی ناسیونالیستی جهت ایجاد مشروعیت و حفظ قدرت برای خود می‌شوند. چنانکه نظام پهلوی از سال ۱۳۱۲. ش سیاستهای: ناسیونالیسم رومانتیک، پان ایرانیسم، بازگشت به ایران باستان در تمامی بخشها، سیاست اسلام زدایی، ستیز با زبان عربی، برگزاری جشنهای شاهنشاهی، ایجاد تاریخ جعلی شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله و... را اتخاذ کرد.

موارد	نفوذ شبکه	نفوذ شبکه	وابستگی فرمانروا	پیامدها برای رژیم
حکومت سلطانی	حمایت از فرمانروا در دولت	حاکمیت فرمانروا بر جامعه	فقط به یک حامی ابر قدرت	از طریق وابستگی به قدرت خارجی
ایران	زیاد	زیاد	زیاد	ثبات سیاسی



محمد رضا شاه در ایام دبستان

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



۵- کیش گرایی یا شخصیت گرایی

الف) کیش شخصیت آشکار پیرامون رهبر

۱- آرزوی فرهنگی داشتن مانند: لقب آریامهر برای محمدرضا شاه پهلوی

۲- رهبران نظامهای سلطنتی دوست دارند متفکران بزرگی به شمار آیند و کتابهای بسیاری را با سخنرانیها و عکسهایشان پر کنند مانند: کتاب انقلابهای سفید و تمدن بزرگ محمدرضا پهلوی

۳- تعالی بخشیدن به افتخارات باستانی ملت مانند

تاکید شاهان پهلوی بر میراث باستانی ایران

۴- تاثیر بر آثار جغرافیایی، چنانکه در دوره پهلوی ارومیه و انزلی، رضاییه و بندر پهلوی نامیده شدند.

ب) گرایش به سوی دودمان گرایی:

منظور از دودمان گرایی نقش برجسته اعضای خانواده حکومت در این نظامهاست چنانکه در حکومت پهلوی اعضای خانواده آنها نظیر اشرف پهلوی، فرح و...

نقش برجسته‌ای به ویژه در زمینه‌های اقتصادی

داشتند. دلیل این امر آن بود که پهلویها احساس

می کردند تنها می توانند به نزدیکان خود اعتماد کنند.^{۳۳}

از طرف دیگر باید توجه داشت که معمولا بنیانگذاران نظامهای سلطنتی همچون رضاشاه تحصیلات

محدودی دارند و از یک خانواده حاشیه‌ای برخاسته و

تحرک صوری آنها نیز معمولا از طریق «مجاری

اتفاقی» رخ داده است. اینگونه زمامداران معمولا زیرک

هستند اما از نظر اخلاقی بی پرنسیب، بی اعتماد و

کینه جو بوده و اغلب توانایی حیرت انگیزی در دروغ

گفتن دارند. چنانکه رضاشاه و به خصوص پسرش محمدرضا پهلوی در این زمینه شهرت داشتند.^{۳۳}

۶- تیره شدن و آمیختگی مرز میان نظام و ملت

در نظامهای سلطنتی شخص مسول، صرفا در برابر سلطان و نه در برابر مردم پاسخگوست. از طرف دیگر در این نوع نظامها امنیت شغلی وجود ندارد و یک فرد مسول به خاطر تمرد از سلطان یا عدم اعتماد شاه به راحتی برکنار می شود. بنابراین مسولان، معمولا سعی در جلب رضایت شاه دارند چراکه می دانند مسولیت و قدرت آنها ناشی از رحمت و لطف شاه می باشد. به همین دلیل وفاداری آنها به سلطان برپایه ترس و پاداش شکل می گیرد. از آنجا که مسولان نظام نماینده هیچ طبقه یا گروهی نیستند در نتیجه از هر گونه پایگاه اجتماعی محرومند.

به طور کلی حکومت سلطنتی با نوعی عقلانی کردن اداره امور تا آنجا که این عقلانی کردن توانایی فرمانروا و نزدیکانش را جهت استفاده از منابع جامعه افزایش می دهد سازگار است. اما اگر تکنوکراتها همچون کارگزاران اواخر دهه چهل شمسی (نظیر عالیخانی) سعی کنند در برابر شیوه‌های نگرش مسلط نظام مقاومت کنند به حاشیه رانده می شوند همانگونه که عالیخانی نیز مجبور به استعفا از وزارت اقتصاد گردید.

۷- ایجاد شبکه حامی پرور

نظامهای سلطنتی به دلیل احساس کمبود مشروعیت

یک شبکه اقتصادی جهت رفع بحرانیهای نظام از طریق حمایتهای مالی ایجاد می کنند تا در مواقع لزوم ضمن استفاده از آن با اتخاذ سیاست حمایتهای اقتصادی و رفاهی کسب مشروعیت کنند. اما باید توجه داشت که نظامهای سلطنتی از لحاظ میزان نفوذ شبکه حامی پروری در جامعه مدنی و جذب نخبگان اجتماعی از طریق پادشاهی مادی با یکدیگر فرق دارند. چنانکه محمدرضا شاه با ایجاد سیاستهای پارانهای، ایجاد سازمانهایی مانند بنیاد پهلوی^{۳۴} و به طور کلی با دادن خدمات اجتماعی و رفاهی توانست تا حدودی حمایت مردم را (البته صرفا در زمینه اقتصادی تا سال ۱۳۵۶) به خود جلب کند ولی با انسداد و عدم توسعه سیاسی، نخبگان و روشنفکران کشور را از خود طرد کرد.

۸- توسعه اقتصادی نامتوازن

یا سرمایه تحریف شده

اگرچه برخی نظامهای سلطنتی دوره‌هایی از رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ای را تجربه می کنند اما در دراز مدت شخص گرایی و فساد نظام سیاسی بر توسعه اقتصادی آنها تاثیر منفی برجای می گذارد. این حکومت به وسیله کنترل بر خدمات اساسی، مالکیت انحصاری کالاهای حیاتی، ضبط و محاصره آشکار اموال مردم و... کشور را اداره می کند. افزون بر این، نظام سلطنتی مسولیت پذیری و پیش بینی پذیری را تضعیف کرده و مانع انباشت پیوسته سرمایه می شود. نظامهای سلطنتی در صورتی شانس بقا دارند که



توانند از منابع قابل ملاحظه‌ای استفاده کنند که به نیروی کار صنعتی، طبقه کارفرما، دستگاه اداری مدرن، شهرنشینی و گسترش آموزش و پرورش نیاز دارند.^{۲۵} به همین دلیل رضاشاه و محمدرضا شاه جهت تثبیت قدرت خود اقدام به توسعه ادارات کشور، ایجاد سازمانهای نظامی نوین، مدرن کردن حمل و نقل و ارتباطات، ایجاد دانشگاه و مراکز علمی جدید و... کردند. ولی باید توجه داشت که اگر رضاشاه و پسرش اقدام به نوسازی کشور کردند، توسعه را تا آنجا می‌خواستند که قدرت آنها را کاهش ندهد. چنانکه محمدرضا پهلوی از ۱۳۴۹. ش موانعی در مسیر توسعه اقتصادی کشور به وجود آورد چراکه به تدریج طبقه متوسط و بورژوازی در حال شکل‌گیری بود که برای قدرت رژیم خطرناک تلقی می‌شد. به همین دلیل شاه سیاستهایی از قبیل سهم کردن کارگران در کارخانه‌ها، مبارزه با گرانفروشی و... را به وجود آورد. از طرف دیگر رژیم پهلوی توسعه‌ای را خواستار بود که تحت نظارت و کنترل خودش باشد نه اینکه توسط عده‌ای دیگر برنامه‌ریزی و اجرا شود.

برهمن اساس برخی سیاستها و برنامه‌ریزیهای اقتصادی کشور- مانند برنامه پنجم- با صلاحدید محمدرضا شاه تغییر کردند. به طور کلی در زمان حکومت پهلوی ملاحظات سیاسی در تدوین، اجرا و نظارت برنامه‌ها و استراتژیهای توسعه دخیل بودند. با نگاهی به خاطرات اسدالله علم در زمینه اصلاحات ارضی و خاطرات علی نقی عالیخانی در زمینه برنامه‌ریزی اقتصادی (۱۳۴۱-۴۹. ش) این مساله به وضوح مشاهده می‌شود. علاوه بر موارد فوق توسعه و نوسازی کشور همگام با فساد گسترده‌ای بود که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۹- فساد

با بررسی نظامهای سلطانی به نظر می‌رسد که یکی از ویژگیهای ذاتی این نوع نظامها فساد می‌باشد. چنانکه برخی کلانیالیسم (به عنوان یکی از ویژگیهای سلطانیسم) را به فساد و قانون شکنی تعبیر می‌کنند.^{۲۶} اکثر متخصصان سیاسی همانند هانتینگتون قائل به ویژگی فساد این نوع نظامها می‌باشند^{۲۷} و آنها را دوقلوهای جدانشدنی می‌دانند. به عنوان مثال در زمان محمدرضا شاه فساد رسمی چشمگیری وجود داشت تا آنجا که بسیاری از مقامهای دولتی و سیاستمداران درگیر اختلاس و خرید و فروش مشاغل دولتی بودند که این حالت تا سطوح پایین سلسله مراتب اداری و نظامی را نیز در بر می‌گرفت.^{۲۸} رشد اقتصادی دهه ۱۹۶۰. م همراه با سربر آوردن سلطانیسم اوضاع را وخیم‌تر کرد و درآمدهای سرشار نفتی در دهه ۱۹۷۰. م همراه با اوج‌گیری سلطانیسم، فساد رسمی را به سطح بی‌سابقه‌ای رساند.^{۲۹}

این فساد شامل اختلاس و رشوه خواری در سطح گسترده به خصوص در راس حکومت، شرکت خانواده پهلوی در سهام کارخانه‌ها و موسسات خصوصی و دولتی، فساد اداری و اخلاقی می‌شد. به دلیل فساد

خانواده حاکم پهلوی برخی خانواده‌های دیگر نیز نظیر ثابت، خیامی، طوفانیان و... به ثروتهای کلانی دست یافتند.

۱۰- بحران حاکمیت

از دیگر ویژگیهای نظامهای سلطانی در سراسر تاریخ معاصر موضوع استقلال مبهم آنهاست چراکه آنان اغلب مورد احترام همسایگان قدرتمندتر خود قرار نداشتند. بنابراین از نظر توسعه سیاسی، این حکومتها بحرانهای حاکمیت مداومی را متحمل نشده‌اند.^{۳۰} ایران در زمان پهلوی با اکثر کشورهای همسایه به خصوص عراق رابطه خوبی نداشت و کشورهای همسایه ضعیف‌تر مانند قطر، امارات متحده عربی و... به دلیل قدرتمندی ایران و حمایت آمریکا از رژیم پهلوی از آن اطاعت می‌کردند و حتی الامکان اختلافات خود با رژیم ایران را بروز نمی‌دادند. با این وجود ایران در زمان رژیم پهلوی به دلیل وابستگی چندین بار مورد اشغال نیروهای خارجی قرار گرفت. علاوه بر این رژیم پهلوی به دلیل وابستگی، جهت کنترل جامعه به سرکوب و خشونت روی آورد. چنانکه در طول دوران پهلوی چندین نیروی سرکوب از جمله ساواک، گارد جاویدان، بازرسی شاهنشاهی و... تشکیل شد و نیروهای نظامی ایران به صورت تصاعدی گسترش یافت. اما در مجموع باید گفت این نوع نظامها- نظیر رژیم پهلوی- به دلیل بحران حاکمیت هنگامی که با چالشهای جدی فرهنگی و ایدئولوژیکی روبرو شوند، به سرعت فرو می‌پاشند.

۱۱- آینده مبهم نظامهای سلطانی

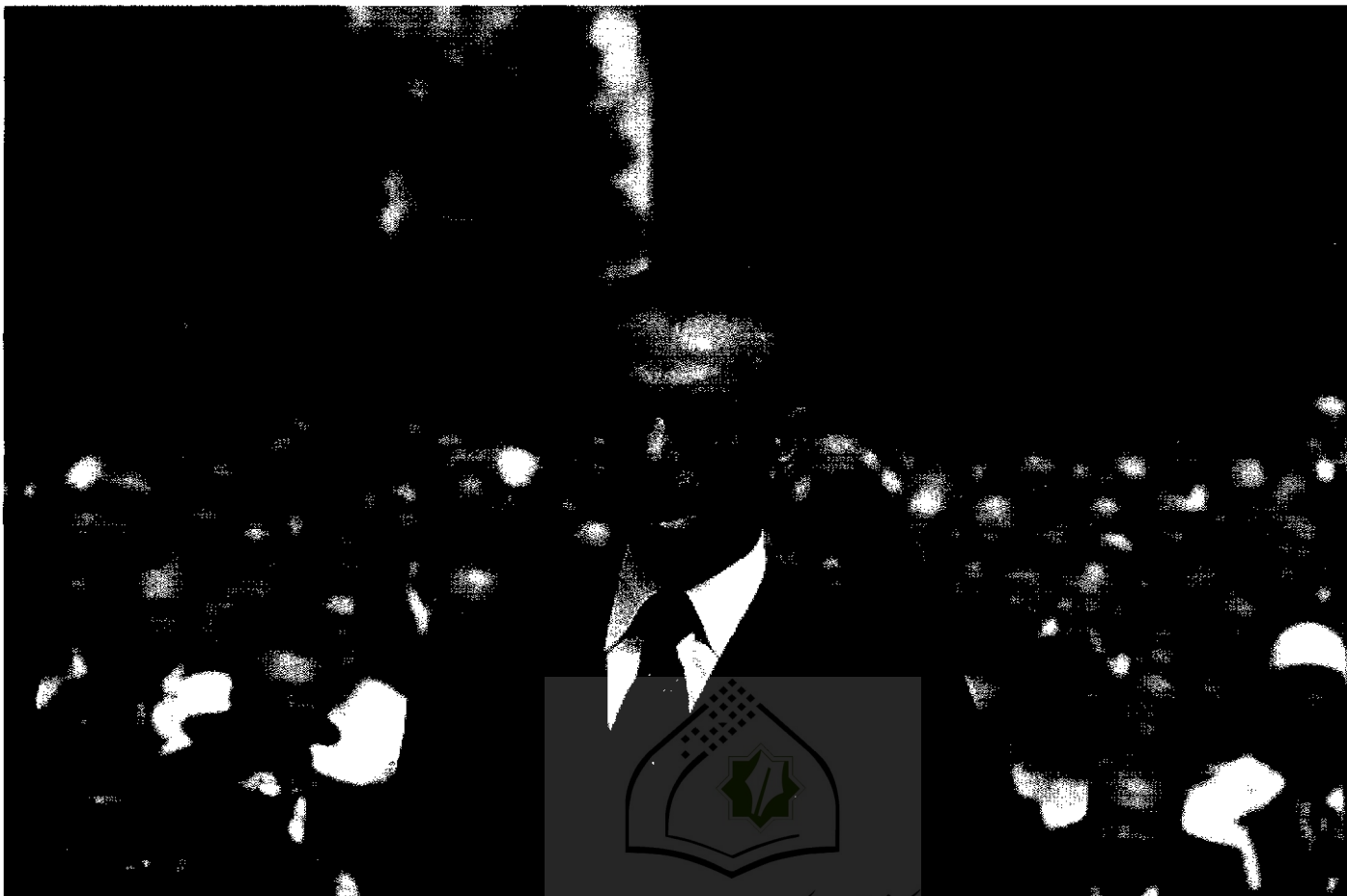
به دلیل میراث ویرانگر نظام سلطانی از قبیل فساد جامعه و عدم مشروعیت افراد و نهادهای، فقدان دستگاه بروکراسی، پلیس و ارتش قدرتمند و متکی به خود، گستردگی عادات خشونت، بی‌اعتمادی و فقدان همبستگی اجتماعی، آینده این نوع نظامها مبهم می‌باشد و احتمال اینکه این نظامها بعد از انقلاب به دموکراسی روی آورند آسان نخواهد بود.^{۳۱} به طور کلی رژیم سلطانی از یک سو به علت بی‌اعتنایی به پایه‌های مشروعیت سنتی خود و از سوی دیگر به علت حذف کلیه گروههای صاحب امتیاز از صحنه سیاسی و اجتماعی، رژیمی فاقد مشروعیت و بدون پایگاه طبقاتی است. در چنین ساختی که فضای سیاسی آن بسیار تنگ شده و جامعه مدنی مستقلی شکل نگرفته، علی‌القاعده نظام آینده خصلتی توده وار و پوپولیستی به خود می‌گیرد. چنانکه حکومت بعدی ایران (بعد از سقوط رژیم پهلوی) ماهیتی نسبتاً پوپولیستی داشت. به هر حال دولت سلطنتی رضاشاه و محمدرضا شاه حکومتهایی بودند که نتوانستند کار ویژه و نقش خود را به درستی انجام دهند.

پاتریمونالیسم (Patrimonialism)

نظریه پاتریمونالیسم نیز در زمره نظریات سلطانیسم قرار دارد، به همین دلیل این نظریه در متن نظریه سلطانیسم مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بدیهی است

ساختار سلطانی ویژگیهایی دارد که بر مشخصات دولتهای پهلوی و به ویژه پهلوی دوم منطبق می‌باشد. اما باید گفت که کل دوران رژیم پهلوی را نمی‌توان سلطانی نامید. به طور دقیق، دوران سلطانیسم رضاشاه از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱. م و دوران سلطانیسم پسرش در فاصله سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷. م بود.

نظامهای سلطانی نظیر حکومت پهلوی به دلیل مشکلات مشروعیتی مجبور به اتخاذ ایدئولوژی ناسیونالیستی جهت ایجاد مشروعیت و حفظ قدرت می‌شوند. بر همین اساس نظام پهلوی از سال ۱۳۱۲ شمسی سیاستهای؛ ناسیونالیسم رومانتیک، پان ایرانیسم، بازگشت به ایران باستان در تمامی بخشها، سیاست اسلام زدایی، ستیز با زبان عربی، برگزاری جشنهای شاهنشاهی، ایجاد تاریخ جعلی شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله و... را اتخاذ کرد.



گرچه نظام پهلوی بیشتر به عوامل عقلانی و بروکراتیک، جهت کسب مشروعیت توجه داشت اما علیرغم مذهب ستیزی از آموزه‌های دینی نیز جهت تثبیت اقتدار خود بهره زیادی می‌برد. رژیم پهلوی بدین طریق قصد داشت مشروعیت چند وجهی: عقلانی، قانونی، سنتی و حتی کاریزمایی (فره ایزدی) کسب کند اما سرانجام در همه آنها ناکام ماند.

اغلب ویژگیهای نظام پاتریمونیاال با نظریه سلطانیسم مشترک می‌باشد.
حکومت پاتریمونیاال به معنای گسترش حوزه خانوادگی حاکم است که در آن رابطه میان حاکم (شاه) و مقامات دولتی براساس اقتدار پدری و وابستگی فرزندی است.^{۳۳} در مرکز مدل پاتریمونیاال این ایده وجود دارد که پدران و شوهران، کارفرمایان، معلمان و غیره همگی نماینده یا مدل کوچکی از قدرت دولتی هستند که تنها منافع نخیکان پاتریمونیاال را نمایندگی می‌کند. به عبارت دیگر این مدل دولت را متبع یا نقطه تمرکز قدرت تصور می‌کند که در هر سطح یا حوزه‌ای نظیر خانواده دولت، آموزش، تولید و... یکسان است.^{۳۴} پاتریمونیاالیسم یک ساختاری سیاسی است که به شدت غیررسمی بوده و خصلت شخصی دارد و در آن ساختار دولت ادامه حاکم و دربار محسوب می‌گردد.
در پاتریمونیاالیسم امتیازاتی از ناحیه دولت توزیع می‌شود که اگر دولت خصلت رانتی بودن را دارا باشد این امتیازات و مزایا تشدید خواهد شد. مولفه‌های نظامهای پاتریمونیاال عبارتند از:
۱- وابستگی کامل نظام دیوانسالارانه به شخص پادشاه و فردی بودن روند تصمیم‌گیری که موجب شخصی شدن کامل اقتدار می‌گردد.
۲- پادشاه تحت تاثیر اطرافیان و نزدیکان قرار دارد

لذا درباریان و مردم به منظور تقرب به شخص پادشاه و اثرگذاری بر تصمیمات وی همواره در التهاب نوعی مبارزه قدرت پنهان به سر می‌برند.
۳- پادشاه به منظور تثبیت موقعیت و حفظ حاکمیتش به رقابتهای پنهان و آشکار در اطراف خود دامن می‌زند و برای جلوگیری از شکل‌گیری قدرتی نمایان و خارج از سپهر حاکمیت اعضای خویش، همواره در اعطای مناصب به اطرافیان و گرفتن آن به میزان سرسپردگی افراد توجه دارد.
۴- اتکا به نیروهای نظامی و مسلح و امنیتی. به نظر ماکس وبر این که تا چه حد یک قشون از ماهیت پاتریمونیاال برخوردار است محکی صرفاً اقتصادی دارد که این امر نیز از ارتباط مستقیمی با تجهیز و تغذیه قشون از ذخایر و منابع حکمران برخوردار می‌باشد. هرقدر این امر گسترده‌تر و کاملتر باشد به همان نسبت ارتش پاتریمونیاال بدون قید و شرط در اختیار حاکم قرار دارد.^{۳۵} بدون تردید ارتش ایران در دوران پهلوی ماهیتی پاتریمونیاال داشت چراکه در این دوران نظامیان از انواع حمایت‌های اقتصادی اعم از واگذاری زمین، وامها و پادشاهی کلان و مزایا برخوردار بودند.
۵- استفاده از مشروعیت دینی برای تثبیت پایه‌های اقتدار (علاوه بر استفاده از نیروهای نظامی و سرکوب). به گفته موسکاسیمان مذهب مقوم نظام

پاتریمونیا است. نظام پهلوی به خصوص محمدرضا شاه از سنت و مذهب مانند توسل به امامان، رابطه با برخی علمای اسلام و... جهت مشروعیت خود استفاده می‌کرد.

۶- تعارض: در نظام پاتریمونیا از یک سو به دلیل افزون خواهی مزدوران لشگری و غلامان سرسپرده و از سوی دیگر نارضایتی مردم از روند پیوسته رو به تزاید اخذ مالیات تعارض به وجود می‌آید. این قبیل نارضایتیها بعضا موجبات شکل گیری اعتراضات کاریزمایی در اشکال موعدگرایی و هزاره گرایی می‌گردد^{۲۵} چنانکه انقلاب اسلامی به رهبری فردی با خصوصیات کاریزما و با اهداف بازگشت به اسلام، ایجاد حکومت اسلامی و... به پیروزی رسید. برخی ویژگیهای دیگر پاتریمونیا مانند حامی پروری، فقدان پایگاه اجتماعی و به دلیل اشتراک با سلطانیسم تکرار نمی‌شود.

به طور کلی فرهنگ و نگرش سیاسی گروه‌های حاکم بنا به دلایل تاریخی، اجتماعی و روانشناختی، نگرش پاتریمونیا لیستی بوده که در آن ساخت قدرت به عنوان رابطه عمودی و آمرانه از بالا به پایین میان حکام و مردم برقرار بوده است. براساس این فرهنگ شخص حاکم، موجودی برتر، قهرمان و بی‌همتا به شمار رفته و به نحوی از قداست برخوردار بوده است. از آنجا که قدرت او کاملا مطلق تصور نمی‌شده و او محدود به سنت و مذهب بوده بنابراین نمی‌توانسته خودکامه باشد.^{۲۶}

رضاشاه و محمدرضا شاه با خصلتهای پاتریمونیا یعنی با حفظ سنتهای سیاسی و اقتدار خویش، رابطه آمرانه با مردم و اقدام به نوسازی و اصلاح کشور کردند ولی با شکست مواجه شدند چراکه توسعه کشور نیاز به یکسری شرایط و پیش زمینه‌ها از قبیل توسعه سیاسی، وجود یک پایگاه اجتماعی برای دولت و... (علاوه بر زمینه‌های تاریخی) داشت که این دولتها به دلیل خصلتهای پاتریمونیا فاقد آن بودند. رضاشاه با گرایشهای پاتریمونیا سرمایه‌داری، دولتی را با الگوهای خارجی از جمله ایتالیا، فاشیست، آلمان نازی و ترکیه آتاتورک طراحی و به صنعتی کردن کشور پرداخت.^{۲۷}

نتیجه مستقیم این مساله چیزی جز عدم توسعه همه جانبه کشور نبود. گرچه می‌توان گفت ایجاد دولت مدرن و سقوط سلسله قاجار پایان پاتریمونیا لیسم در ایران تلقی می‌گردد اما در ایران، ساخت پاتریمونیا لی قدرت که نمونه آرمانی دولت در سرتاسر تاریخ ایران بود حتی با ورود دولت مطلقه پایان نیافت بلکه در قالب سلطانیسم باز تولید شد. به طوری که عدم نهادینگی سیاسی، تعدد ساختار، تقابل ساختهای سنتی و مدرن، استقلال پایین دولت به علت سازمان درون ساختی، بحران نفوذ دولت و پیچیدگی جامعه ایران، فقدان توانایی استخراجی و توزیعی دولت را می‌توان با این نظریه در باز تولید آن یعنی سلطانیسم یا همان تئوپاتریمونیا لیسم توضیح داد.

در نگاه اجمالی به این نظریه می‌توان گفت که نظریه سلطانیسم (یا همان تئوپاتریمونیا لیسم) می‌تواند یکی از مستحکم‌ترین نظریات جهت تبیین دولت پهلوی باشد چراکه به گفته خوان لینز هیچ ساختاری به طور آرمانی در این نوع نظامها جای نمی‌گیرد.^{۲۸}

به نظر می‌رسد خصوصیات این نوع دولتها به ویژگیهای دولتهای مطلقه بسیار نزدیک بوده و به نوعی همان دولت مطلقه با عناوین دولتهای سلطانی می‌باشند. به همین دلیل شاید در نگاه اول عنوان سلطانیسم هیچگونه همخوانی با دولتهای مدرن نداشته باشد اما از لحاظ محتوایی ویژگیهای دولتهای جدید را در بردارد.

این نظریه هیچگونه استقلالی برای جامعه در مقابل دولت در نظر نمی‌گیرد و دولت ایران در این دوره از نوعی استقلال کامل از مردم برخوردار است. با این وجود حکومت ایران علی‌رغم گستردگی و فراگیری ابزارهایش اغلب نمی‌توانست کل قدرت واقعی جامعه را دارا باشد. به عبارت دیگر دولت ایران علی‌رغم استقلالی که از جامعه داشت یک دولت قوی نبود. بنابراین با تاکید صرف بر روی قدرت دولت ایران نمی‌توان ماهیت تناقض و تضاد میان دولت و جامعه را که زمینه سقوط محمدرضا شاه در سال ۱۹۷۹ را فراهم ساخت تبیین کرد.^{۲۹} به عبارت دیگر دولت ایران دارای قدرت مطلقه‌ای نبود که بتواند جامعه را کنترل کند به همین دلیل دچار بحران نفوذ و مشروعیت شد و همین مساله زمینه سقوط آن را فراهم ساخت. گرچه نظام پهلوی بیشتر به عوامل عقلانی و بروکراتیک، جهت کسب مشروعیت توجه داشت اما از سنت و مذهب (علیرغم مذهب ستیزی) جهت تثبیت اقتدار خود بهره زیادی می‌برد. رژیم پهلوی بدین طریق قصد داشت مشروعیت چند وجهی: عقلانی، قانونی، سنتی و حتی کاریزمایی (فره ایزدی) کسب کند که در همه آنها ناکام ماند.

پی نوشت‌ها

- * عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی تاکستان
- ۱- خوان لینز و هوشنگ شهبانی، نظامهای سلطانی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰، صص ۸-۱۱
- ۲- همان، ص ۲۰
- ۳- باید توجه داشت که واژه پدرسالاری (Patriarchy) سابقه زیادی در متون سیاسی دارد. چنانکه کتابی به همین عنوان توسط رابرت فیلمر در قرن شانزدهم تدوین یافته است او در کتاب خود با شواهد نظری، عقلی، تاریخی و دینی ضمن مخالفت با نظریه آزادی طبیعی مردم به دفاع از قدرت طبیعی پادشاهان می‌پردازد و آنان را به عنوان پدران جامعه بر کرسی قدرت مطلقه‌ای که وی از قدرت پدر برداشت می‌کرد می‌نشانند. جان لاک در کتاب رساله اول خود به نقد این کتاب پرداخته است، چنانکه وی پدرسالاری را آخرین مانع برای ورود به جامعه مدنی می‌داند. (برای توضیح بیشتر بنگرید به مقاله فرهاد شریعت، جان لاک و اندیشه حکومت پدرسالاری، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۴-۱۵۳، صص ۱-۴)
- ۴- سعید حجازیان، ساخت اقتدار سلطانی، آسیب پذیرها و بدیلهای

اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۲-۹۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۴۸

- ۵- محمد حاجی یوسفی، همان، ص ۵۸
- ۶- سعید حجازیان، همان، ص ۴۸
- ۷- خوان لینز، همان، ص ۱۹
- ۸- محمدعلی کاتوزیان، رژیمهای سلطانی، رژیم پهلوی در ایران، ترجمه: امیرمحمد یوسفی و محمد سید قاضی نجفی، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۴-۱۵۳، ص ۱۲
- ۹- خوان لینز، همان، ص ۱۸
- ۱۰- عباس منوچهری، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سلطانیسم ایرانی، تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۳
- ۱۱- محمدعلی کاتوزیان، همان، ص ۱۵
- ۱۲- خوان لینز، همان، ص ۳۹
- ۱۳- همان، صص ۱۷-۷۷
- ۱۴- همان، صص ۴۵-۴۴
- ۱۵- همان
- ۱۶- عباس منوچهری، همان، ص ۱۴
- ۱۷- Marvin Zonis, The Political Elite of Iran (Princeton University Press, 1988) pp. 188-189
- ۱۸- خوان لینز، همان، ص ۵۲
- ۱۹- عباس منوچهری، همان، ص ۱۷
- ۲۰- محمدعلی کاتوزیان، رژیمهای سلطانی: رژیم پهلوی در ایران، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۴-۱۵۳، همان، ص ۱۸
- ۲۱- خوان لینز، همان، ص ۱۳۷
- ۲۲- همان، صص ۴۴-۳۵
- ۲۳- همان، ص ۸۷
- ۲۴- برای توضیح فعالیتهای بنیاد پهلوی و امثال این بنیادها بنگرید به آثار ذیل: ۱- سازمان برنامه و بودجه، مقدمه لایحه بودجه کل کشور (تهران، سازمان برنامه و بودجه ۱۳۵۸) ۲- پروانه آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمدگل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی ۱۳۷۹، صص ۳۷-۳۹-۳۰، رابرت گراهام، ایران سراب قدرت، ترجمه: فیروز فیروزنیا، تهران، سحاب کتاب، ۱۳۵۸، صص ۲۰۹-۱۷۰
- ۲۵- خوان لینز، همان، صص ۶۵-۵۶
- ۲۶- کاظم علمداری، حامی پروری، مشخصه قدرت سیاسی، ایران فردا، شماره ۴۴، تیر ۱۳۷۷، ص ۱۲
- ۲۷- برای توضیح بیشتر بنگرید به کتاب خاطرات علی عالیخانی، تهران، مرکز، ۱۳۸۰ و مقاله سیاستهای اقتصادی قبل از انقلاب، ولی نصر، ترجمه: حسن شمسینی غیاثوند، روزنامه انتخاب، ۷- ۱۳۸۱/۶/۵
- ۲۸- ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، قلم، ۱۳۷۵
- ۲۹- محمدعلی کاتوزیان، همان، ص ۲۴
- ۳۰- خوان لینز، همان، صص ۷۲-۶۸
- ۳۱- همان، ص ۱۱۰-۱۰۷
- ۳۲- Bill, J. and Leiden, Political in the middle East. (Boston; Little Brown, 1988) pp. 504-511
- ۳۳- حاجی یوسفی، همان، ص ۶۱
- ۳۴- ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه: عباس منوچهری و دیگران تهران، مولی، ۱۳۷۴، ص ۲۵۸
- ۳۵- علیرضا شجاعی زند، همان، ص ۲۵
- ۳۶- حسین بشیریه، جامعه مدنی، صص ۳۱-۱۹
- ۳۷- Mohammad Reza Ghods, Iran in the Twentieth Century: A Political History, Lynne Rienner Publication, United States of America 1988, p. 108
- ۳۸- خوان لینز، همان، ص ۲۲
- ۳۹- حاجی یوسفی، همان، ص ۶۱